

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

آنچه لازم است در مورد این بسته بدانید.

با سلام و عرض احترام

پیشاپیش امیدواریم خدمتگزاری‌هایمان در آستان مقدس حضرت امیرالمومنین علیه السلام مورد قبول و تایید آن حضرت قرار گیرد و نام ما را در زمره‌ی رسانیندگان پیام غدیر به نسل‌های جدید شیعیان شان ثبت نمایند.

متن پیش‌رو برگی راهنما و یاری‌کننده است تا با کمک اجزای دیگر بسته، به کمک مبلغین امر اهل بیت (علیهم السلام) در ایام غدیر آید و ایشان را بیش از پیش برای **تاثیرگذاری بر کودکان و نوجوانان** عزیز شیعه حاضر و آماده نماید؛ ان شاء الله تعالی!

اهداف محتوایی بسته

محور محتوایی این بسته داستانی است که شما برای مخاطبان آن را بازگو می‌کنید. در این داستان چند محور محتوایی که زنجیروار درهم‌تنیده و به یکدیگر وابسته‌اند، به مخاطب منتقل می‌شود.

اولین بخش محتوایی، بیان گزارشی نسبتاً جامع در عین حال مختصر، از واقعه‌ی بزرگ غدیر است. در این مرحله کودک و نوجوان، نسبت به این رویداد بی‌نظیر اسلامی آشنایی تاریخی پیدا می‌کنند. لازم به ذکر است که این امر در ضمن عواطف و احساساتی مثبت ایجاد می‌شود، تا مخاطب علاوه بر آشنایی تاریخی، موضع مطلوب نیز نسبت به آن اتخاذ کند.

سپس معرفی اجمالی نسبت به عهدشکنی و دشمنی‌های منافقان و مخالفان غدیر که از همان مراسم غدیر آغاز شده است، به مخاطب ارائه می‌شود.

پس از این، مخاطب این شناخت را پیدا می‌کند که خوبی‌ها و نیکی‌ها همگی در امتداد ولایت و امامت امیرمؤمنان و فرزندان معصوم ایشان است و زشتی‌ها و پلیدی‌ها همگی در وجود دشمنان و بدخواهان امیرمؤمنان و کارشکنان روز غدیر جمع شده است.

در امتداد مفهوم فوق، این پیام به مخاطب منتقل می‌شود که روز ظهور امام زمان علیه السلام که جانشین کنونی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌باشند، آن زمانی است که پیام غدیر در تمام دنیا حکم فرما می‌شود و مخالفان و دشمنان آن از صحنه‌ی روزگار کنار می‌روند. در نتیجه‌ی این اتفاق مبارک دنیا پر از صفا و نیکی شده، زشتی و پلیدی از آن رخت برمی‌بندد. در اینجا به امر دعا برای رسیدن این روز بزرگ الهی اشاره‌ای می‌شود.

در طول داستان مخصوصا در خاتمه‌ی آن، ارزش و اهمیت پاسداری از روز غدیر، انتقال پیام مهم آن و ضرورت برگزاری جشن‌ها و مراسمات شادی در آن برای مخاطب روشن می‌شود.

و در نهایت امید می‌رود کودک و نوجوان عزیز، ضمن شناخت تاریخی و اعتقادی غدیر و جایگاه آن و همچنین موضع‌گیری علیه عهدشکنان غدیر، نسبت به تعظیم این روز بزرگ احساس مسئولیت کند و همچنین احساس شوق و شغف نسبت به امر ظهور امام زمان علیه السلام به عنوان وارث غدیر در قلب او قرار گیرد.

شیوه‌ی اجرایی بسته

زمان اجرای برنامه حدوداً ۴۵ دقیقه می‌باشد. این برنامه یک جلسه‌ی تعاملی با کودکان و نوجوانان است که بخش عمده‌ی آن مربوط به اجرای داستان نمایشی می‌باشد.

منظور از تعاملی بودن، این است که ارتباطی دوطرفه و صمیمانه بین مبلغ و مخاطب کودک و نوجوان شکل بگیرد. این امر در انتقال بهتر و ماندگارتر پیام و محتوای مبلغ دارد، چنان اثری دارد که با عنصر دیگری قابل جایگزینی نیست. از همین رو انس گرفتن با مخاطبان در ابتدای مواجهه، به وسیله‌ی سلام و احوال‌پرسی گرم، پرسیدن نام بچه‌ها، جویا شدن از پایه‌ی تحصیلی آن‌ها و این قبیل صحبت‌ها به نظر ضروری می‌رسد. پس از انس و الفت اولیه از بچه‌ها دعوت می‌کنیم تا به داستان جذاب و پرماجرایی که برای آن‌ها داریم با دقت گوش دهند.

همان‌طور که مشاهده کرده‌اید، پوستر تصاویر داستان در بسته قرار داده شده است. در طول تعریف داستان، تصویر مربوط به هر بخش را به بچه‌ها نشان دهید. احتمالاً وقتی که بچه‌ها تصویر را برای اولین بار می‌بینند، تا چند لحظه حواس‌شان به صحبت‌های شما نیست. پس به آن‌ها فرصت دهید تا از دیدن هر تصویر سیر شوند و بعد به ادامه‌ی داستان بپردازید!

توجه داشته باشید که اولین تصویر مربوط به اسم داستان و معرفی کاراکترهای آن است. این تصویر را پیش از شروع داستان به نمایش گذارید تا بچه‌ها ضمن آمادگی با فضای داستان، با شخصیت‌های بامزه‌ی آن آشنا شوند. حتی می‌توانید خودتان را در نقش شخصیت اول داستان قرار دهید و از زبان او ماجرا را تعریف کنید.

همان‌طور که گفته شد، این یک برنامه‌ی سخنرانی نیست، بلکه محور اصلی آن داستان‌گویی می‌باشد. از همین جهت بیان جزئیات داستان، صحنه‌پردازی‌ها و دیالوگ‌های آن حائز اهمیت و در نتیجه‌ی مطلوب، بسیار موثر است؛ اگرچه به فراخور شرایط محیطی و زمانی خود می‌توانید برخی قسمت‌های آن را به صورت خلاصه‌تر بیان کنید. برای این کار از خلاصه کردن قسمت‌های ابتدایی داستان کمک بگیرید.

در طول داستان برای جلوگیری از خستگی بچه‌ها و تکراری شدن فضای اجرا و گاهی نیز برای فهم بیشتر بچه‌ها، از ترفند پرسش و پاسخ استفاده کنید.

بعد از پایان داستان از بچه‌ها دعوت کنید تا آن‌ها نیز مانند شخصیت‌های داستان، در رساندن پیام غدیر یعنی جانشینی و امامت حضرت امیر مومنان علیه السلام کوشا و پیگیر باشند. برای این امر کارهایی مثل برگزاری جشن‌ها و شرکت در آن‌ها، شادی و خوش‌حالی، تزئین خانه و محله، تبریک گفتن و امثال آن در روز غدیر پیش نهاد می‌گردد. زینده است برای تثبیت اهمیت دعا برای فرج امام زمان علیه السلام که در داستان نیز اشاره‌ای بدان می‌گردد، از بچه‌ها بخواهید تا به عنوان یکی از نتایج و دست‌آوردهای داستان، همگی با هم برای امام زمان علیه السلام دعا کنند.

در پایان هدایایی که برای عموم بچه‌ها در بسته قرار داده شده و عبارت است از مجله و کاردستی، به آنان تقدیم می‌شود. فقط توجه شود که پیش از تحویل هدایا هر کدام از آن‌ها را به بچه‌ها معرفی کنید و به گونه‌ای که ارزش آن‌ها را دریابند و کمال استفاده را از آن‌ها ببرند.

همچنین شیوه‌ی درست کردن کاردستی را مختصراً توضیح دهید و تاکید نمایید که در مسابقه‌ی مجله حتما شرکت کنند.

داستان کارآگاه بله و دستیاران

داستان کارآگاه بله و دستیاران

در دل تاریکی شب، در یک شیرینی‌فروشی نیمه باز است. شیشه‌های آن همه شکسته و کف خیابان پر شده از تکه‌های ریز و درشت شیشه. داخل مغازه همه‌ی شیرینی‌ها کف زمین ریخته و وسایل مغازه دَرهم و بَرهم به این طرف و آن طرف پرت شده است. باد می‌وزید و دَر مغازه را تکان می‌داد. صدای قِقْزِ دَر، سکوت خیابان را می‌شکست.

صبح که شد، مردم از خانه‌ها بیرون زدند. دیدن آن خیابان و شیرینی‌فروشی به هم ریخته همه را وحشت‌زده می‌کرد. آن‌ها می‌ترسیدند که شهرشان مکان نامی شود. سه روز از این ماجرا گذشت. کم‌کم داشت قضیه‌ی شیرینی‌فروشی از ذهن مردم پاک می‌شد. تا اینکه صبح روز چهارم، موج جدیدی از وحشت شهر را فراگرفت. این بار شیرینی‌فروشی دیگری به کلی نابود شده بود. طوری که راه انداختن دوباره‌ی آن لاقلاً سه چهار ماه زمان می‌برد.

قضیه خیلی بودار بود؛ در عرض سه روز دو تا دزدی مهم، هر دو هم شیرینی‌فروشی اینجا بود که ماموران پلیس به این نتیجه رسیدند که معمای خراب‌کاری شیرینی‌فروشی‌ها تنها به دست یک نفر حل می‌شود؛ کارآگاه بله! او کارآگاه ویژه‌ی شهر است. هر وقت که ماجرای پیچیده و مرموزی در شهر پیش بیاید، کارآگاه بله به میان می‌آید و با تیزی و هوش فوق‌العاده‌اش بهترین راه حل‌ها را پیدا می‌کند.

کارآگاه تمام سرنخ‌های موجود در پرونده را بررسی کرد، اما به نتیجه‌ای نرسید. حتی اثر انگشت خراب‌کاران برای افراد سابقه‌داری نبود.

کارآگاه تصمیم گرفت این پرونده را با دستیاران مخصوص خودش در میان بگذارد؛ امیرحسین، پسر تیز و باهوش کارآگاه و نرگس، دختر زبر و زرنگ او.

یک روز صبح در حال خوردن صبحانه کارآگاه قضیه را برای بچه‌ها تعریف کرد. امیرحسین با شنیدن ماجرا کمی سرش را خاراند و گفت: «این دیگه نوبَرشه!»

اما نرگس که همیشه آماده‌ی ماجراجویی است، گفت: «نگران نباشید بابایی! خیلی زود می‌فهمیم که این شرورهای خرابکار کی‌اند و چی از جون شیرینی‌فروشی‌های شهر می‌خوان!»

آن روز امیرحسین و نرگس در راه بازگشت از مدرسه داشتند احتمالات مختلف را بررسی می‌کردند. نرگس گفت: «به نظرم خراب‌کارها چند تا آدم افسرده‌اند که با هر چی شادی و خوش‌حالی‌ه مخالف‌اند. به خاطر همین به مغازه‌ی شیرینی‌فروشی حمله کردند.»

امیرحسین گفت: «آدم‌های افسرده یک جا می‌شینند و به یک نقطه زل می‌زنند. اون‌ها حوصله‌ی کارهای پردردسر رو ندارند.»

نرگس گفت: «خب شاید افسرده نیستند اما با جشن و شادی مخالف‌اند!»

«کدوم جشن و شادی؟! فعلا که جشنی توی شهر نیست.»

امیرحسین چند لحظه به فکر فرو رفت و بعد یک دفعه با صدای بلند گفت: «ولی شاید یه جشن مهم تو راه باشه!»

بچه‌ها بدو بدو به سمت خانه آمدند. وقتی رسیدند تقویم دیواری را برداشتند و با عجله دنبال مناسبت‌ها گشتند. بعد از چند لحظه با صدای بلند گفتند: «خودشه، پیداش کردیم!» دو هفته‌ی بعد عید بزرگ غدیر بود. بچه‌ها نتوانستند صبر کنند تا کارآگاه از سر کار بیاید. از مامان اجازه گرفتند و فوراً خودشان را به دفتر کارآگاه رساندند.

آن‌ها کارآگاه را در جریان کشف جدیدشان گذاشتند. کارآگاه لبخند مرموزی زد و گفت: «شاید همین‌طور باشه که شما می‌گید. اما آخه چرا باید کسی با عید غدیر دشمن باشه؟!»

زینب گفت: «بابایی! عید غدیر همون روزیه که پیامبر مهربون ما حضرت علی رو به عنوان جانشین خودشون معرفی کردند؟»

کارآگاه از روی صندلی بلند شد و مقابل پنجره‌ی دفتر ایستاد، نفس عمیقی کشید و گفت: «بله دخترم!»

او همین‌طور که داشت به عبور و مرور ماشین‌های توی خیابان نگاه می‌کرد، گفت: «عید غدیر بزرگ‌ترین و مهم‌ترین عید ما مسلمانان هست. پیامبر عزیز ما حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در آخرین سال عمرشان تصمیم گرفتند به سفر مهم حج بروند. اما دستور دادند تا هر کدام از مسلمانان که توانایی داره همراه با ایشان در این سفر شرکت کنه، مردم زیادی از شهرهای دور و نزدیک در این سفر با پیامبر مهربان ما همراه شدند. جمعیت آن‌ها ۱۲۰ هزار نفر بود...»

امیرحسین با کلی تعجب پرسید: «۱۲۰ هزار نفر؟؟؟»

کارآگاه گفت: «بله عزیزم، حتی شاید بیشتر!»

زینب که منتظر شنیدن ادامه‌ی صحبت‌های پدرش بود، گفت: «خب بابایی، تو این سفر چه اتفاقی افتاد؟»

کارآگاه گفت: «بعد از اینکه مراسم حج تمام شد، پیامبر دستور دادند که همه‌ی مسلمانان فوراً شهر مکه که خانه‌ی خدا آن‌جاست رو ترک کنند و در بیابانی که در راه مدینه بود جمع بشوند. همه‌ی مردم حتی اهالی مکه و شهرهایی که راه برگشت‌شون از مسیر دیگری بود، به دستور پیامبر گوش کردند و به راه افتادند.

در راه، وقتی کاروان داشت به سوی برکه‌ای نزدیک می‌شد پیامبر دستور دادند که همه توقف کنند. همه در آن بیابان منتظر ماندند تا ببینند پیامبر چه برنامه‌ای دارد. آن‌ها خیلی تعجب کرده بودند. آخه در آن بیابان داغ و سوزان زیر تابش شدید آفتاب، پیامبر چرا همه را نگه داشته‌اند...»

امیرحسین گفت: «خب معلومه، حتماً به کار خیلی مهم داشتند!»

کارآگاه گفت: «آفرین! از طرف خدا دستور اومده بود که ای پیامبر به مردم اعلام کن، پس از اینکه تو از دنیا بروی، علی بن ابی‌طالب جانشین تو خواهد بود. خلاصه بعد از توقف کاروان همه‌ی مسلمانان در کنار آن برکه جمع شدند، پیامبر دستور دادند به وسیله‌ی جهاز شتران و سنگ‌های بزرگ، یک جایگاه بلند برای سخنرانی آماده کنند.

اذان ظهر شد. مسلمانان همراه با پیامبر نماز جماعت خواندند. بعد از نماز، پیامبر بر روی آن جایگاه بلند ایستادند و دستور دادند که حضرت علی هم بر روی منبر کنار ایشان بایستد. آن جایگاه بلند به دستور خود پیامبر در مکانی درست شده بود که تمام مردم می‌توانستند پیامبر و حضرت علی را بر روی آن به خوبی ببینند. حتی پیامبر چند نفر را مامور کرد که در هنگام سخنرانی، صحبت‌های ایشان را برای افرادی که در جاهای عقب تر هستند با صدای بلند تکرار کنند. سخنرانی پیامبر شروع شد. پیامبر حدوداً یک ساعت سخنرانی کردند و در آن، جمله‌ای تاریخی فرمودند که برای همیشه ماندگار شد. ایشان فرمودند: هر کس که من مولاو پیشوای او هستم، پس این علی مولای اوست! و بعد دعای مهمی کردند: "خدایا با هر کس که علی را دوست دارد، دوست باش و با هر کس که با او دشمن است، دشمن باش!" بعد از سخنرانی پیامبر مردم با شادی و خوش حالی این جانشینی حضرت علی رو به پیامبر و خود ایشان تبریک می‌گفتند. اون‌ها تا سه روز توی اون بیابان موندند و یکی یکی با امیرالمومنین پیمان بستند که بعد از پیامبر فقط ایشان رو مولوا و امام خودشون بدونند. ولی...»

زینب گفت: «ولی چی بابایی؟!»

کارآگاه که انگار فکر جدیدی به سرش زده بود، به بچه‌ها گفت: «دستیاران عزیزم، باید بریم جایی، یک نفر هست که حتماً تونه به ما کمک کنه!»

در جنوب شهر در خانه‌ای قدیمی پیرمردی تک و تنها زندگی می‌کرد. مدت‌ها بود که در خانه‌ی پیرمردا کسی نزده بود؛ تا اینکه آن روز درست سر ظهر در خانه تق تق به صدا آمد.

پیرمرد معلم دوران کودکی کارآگاه بود. کارآگاه که انسان مودب و وفاداری بود، گاه‌گاهی به معلم پیرش سر می‌زد. اما این باریک‌سازدن ساده نبود. کارآگاه سوال‌های مهمی از معلم پیر و دانایش داشت.

پیرمرد وقتی ماجرای خراب‌کاران شهر را شنید، لبخند تلخی زد و گفت: «این کینه‌ها حرف امروز و دیروز نیست. خیلی قدیمی‌تر از این‌هاست. از همون روزی که پیامبر در حضور همه‌ی مسلمون‌ها دست امیرالمومنین رو بالا گرفت و ایشان رو به عنوان جانشین

خودش معرفی کرد، یک عده آدم حسود و خیانت کار شروع کردند به دشمنی با امیرالمومنین و مخالفت با سخنان پیامبر در غدیر.»

پیرمرد چند سرفه زد و نفس عمیقی کشید. نرگس که از شنیدن حرف‌های پیرمرد تعجب کرده بود، گفت: «آخه مگه میشه کسی با حرف پیامبر مخالفت کنه؟! تازه این فقط حرف پیامبر نبوده، دستور خود خدا بوده!»

امیرحسین هم گفت: «کی می‌تونه با حضرت علی که بهترین و مهربون‌ترین مرد دنیاست دشمنی کنه؟»

لبخند باصفايي روی لب‌های پیرمرد نشست. او گفت: «بچه‌های خوبم، شما درست می‌گید. اما همه مثل شما پاک و زلال فکر نمی‌کنند. امیرالمومنین بهترین بنده‌ی خدا و درست‌کارتین انسان روی زمین بوده و هست. به خاطر همین هم هر کس که پای غدیر و پیام مهمش بایسته، اهل خوبی و درست کاری میشه. اما امان از اون روزی که شیطون توی جلد آدم بره و آدم فریبش رو بخوره. اون وقته که آدم دست از همه‌ی خوبی‌ها می‌کشه و حتی تبدیل میشه به دشمن خوبی‌ها. اون‌هایی که با غدیر و پیام مهم اون دشمنی می‌کنند، دقیقا از همین آدم‌ها هستند. اون‌ها چشم دیدن خوبی‌ها رو ندارند و هر کاری می‌کنند تا پیام غدیر رو از یاد مردم ببرند.»

امیرحسین گفت: «ای کاش می‌شد یه روزی بیاد که روی کره‌ی زمین هیچ کس با غدیر مخالفت نکنه و دنیا پر از خوبی بشه!»

پیرمرد که معلوم بود از حرف امیرحسین خیلی خوشش آمده، گفت: «الهی آمین! اون روزی که گفתי به امید خدا نزدیکه عزیزم.»

پیرمرد همین‌طور که اشک در چشم‌هایش جمع شده بود، ادامه داد: «وقتی آقا و مولای ما امام زمان علیه‌السلام ظهور کنه، دنیا میشه عین گلستان! امام زمان جانشین پیامبر در زمانه‌ی ماست و امروز صاحب تمام خوبی‌های غدیر ایشون هست.»

پیرمرد که دیگر اشک‌هایش جاری شده بود، دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا، ظهور امام زمان عزیز ما رو هر چه زودتر برسون و با حضور ایشون تمام دنیا رو عاشق غدیر کن!»

کارآگاه و بچه‌ها که از صحبت‌های پیرمرد حسابی تحت تاثیر قرار گرفته بودند، گفتند: «الهی آمین!»

پیرمرد لب‌خندی زد و دستش را روی شانه‌ی شاگرد قدیمی‌اش گذاشت. بعد گفت: «شما باید شهر رو از دست دشمنان غدیر نجات بدید!»

کارآگاه و بچه‌ها در حالیکه مطالب خیلی مهمی دست‌گیرشان شده بود، از خانه‌ی پیرمرد برگشتند. در راه برگشت هوش و حواس کارآگاه حسابی مشغول بود. او دنبال راهی می‌گشت تا گروه خرابکاران را پیدا کند و جلوی کارهای شوم آن‌ها را بگیرد.

امیرحسین هم داشت به خاطرات خوب و خوش غدیر پارسال فکر می‌کرد. او نگران بود که نکند امسال عید غدیر خبری از جشن و شادی نباشد. همین‌که غرق افکارش بود گفت: «یادش بخیر، پارسال با بچه‌های کوچی که قدر پول جمع کردیم و برای تزئین کوچی پارچه رنگی خریدیم!»

کارآگاه وقتی این را شنید یکهو ذهنش جرّقه زد. «آفرین، پارچه‌فروشی! اون‌ها حتما به پارچه‌فروشی شهر حمله می‌کنند. جشنه و پارچه‌های رنگی‌ش!»

کارآگاه بله به ماموران پلیس دستور داد تا شب‌ها در اطراف مغازه‌ی پارچه‌فروشی پنهان شوند و مراقب اوضاع باشند.

دو شب بعد حدس کارآگاه درست درآمد و خرابکاران بدجنس به پارچه فروشی شهر حمله کردند. ماموران فوراً مغازه را محاصره کردند و در آخر خرابکاران در دام پلیس گیر افتادند.

خبر این ماجرا و دست‌گیری خرابکاران به سرعت در شهر پیچید. آن سال مردم بیشتر از هر زمانی ارزش و اهمیت جشن‌های غدیر را فهمیدند. به خاطر همین هم عید غدیر را پرشورتر و باشکوه‌تر از هر سال برگزار کردند؛ جوری که هر کس نمی‌دانست فکر می‌کرد یک بمب شادی در این شهر ترکیده است!

سخن آخر

ضمن عرض تقدیر و تشکر از شما مبلغ محترم، امیدواریم که خداوند ما را به اسباب رضایت خویش موفق دارد و مولایمان حضرت امیرمومنان و فرزند بزرگوارشان حضرت حجت بن الحسن (علیهما السلام) نگاه پر خیر و رحمتشان را مبذول این نوکران و سربازان رکابشان سازند.

یادداشت